



به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

بخش - ۱۷ - قسمت - ۳ -

۳ / اپریل / ۲۰۱۵

۴- غصب قدرت توسط امین و تجاوز سوسیال امپریالیزم به کشور .

به تاریخ ۲۵ سنبله سال ۱۳۵۸ حفیظ الله امین (بعد از کشتن تره کی) به حاکمیت مطلق دست یافت. وی پس از خفه کردن تره کی علاوه بر منشی عمومی کمیته مرکزی « حزب دموکراتیک خلق » و « ریاست شورای انقلابی » مقام صدارت (نخست وزیر) را نیز به خود اختصاص داد و حدود صد روز فرمانده بی چون و چرای دولت و ارگانه‌های مربوط به آن شد. وی بعد از گذشت چند روز خود و باندش را درچنبر قدرت به چنگ آورده جمع و جور نموده پیگرد و گرفتاری، شکنجه و کشتارهای دسته جمعی مخالفان و مبارزان و مردم بی گناه را دوباره آغاز نمود.

به اصطلاح « حق به جانب بودن امین » و تمثیل کردن دموکراسی و پیش کشیدن سه شعار میان خالی توسط این جلاد و عامل اصلی KGB کسی را فریب داده نتوانست. رهبری سازمان‌ها احتیاط را همچنان در مرکز کار مخفی شان قرار داده بودند. دید و وادیدها (در بخش ما) کماکان، مانند دوره تره کی ادامه داشت.

روس‌ها در این مدت اوضاع کشور را شدیداً تحت نظر داشتند. زمان مصرف امین برای آنان به پایانش نزدیک شده بود. درصدد چپه کردن امین و دارو دسته اش بودند، تا این که روز نامیمون [۶ جدی ۱۳۵۸ / ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹] فرا رسید. نیروهای زمینی و هوایی سوسیال امپریالیزم شوروی به قصر دارالامان و رادیو کابل حمله نموده اکثر ادارات مهم دولتی (مثل وزارت دفاع، اداره «کام»، زندان پلچرخی، وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت مخابرات، بانک‌ها، میدان‌های هوایی و ... را تحت کنترل خود در آوردند. اردوی افغانستان را خلع سلاح کردند و یک تن از مزدوران وابسته به KGB، یعنی ببرک کارمل را که از زمره بنیانگذاران باند «دموکراتیک خلق» بود، بر تخت اسارت بالا کشیده؛ بیانیه اش را از شهرک سرحدی «ترمذ» پخش کردند. این میهن فروش ازکشته شدن حفیظ الله امین خبر داد و با این شگرد باند امین توسط قوای اشغالگر گرفتار شده به زندان پلچرخی انتقال داده شدند. دست نشانده (کارمل خاین و میهن فروش) در رأس قدرت دولتی نصب گردید. سر زمین استعمار شکن افغانستان به یاری و جاسوسی باند «دموکراتیک خلق» عملاً توسط قوای سوسیال امپریالیزم شوروی اشغال گردید.

روسها به نام ببرک کارمل دروازه زندان پلچرخی را گشودند و زندانیانی را که تا آن وقت زیر ساطور امین قرار نگرفته بودند؛ منهای شعله ئی‌ها، مثل داکتر داد گر، داکتر رزبان، داکتر هاشم مهربان، که بنا به مشوره اجنتان زندانی شده شان «داکتر اعظم داد فر» [که بعد ها در کابینه دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا به سمت وزیر تحصیلات عالی کسب مقام کرد] و یک تن از تسلیمی‌ها، یعنی واصف باختری (شاعر محبوب پرچمی‌ها، خادی‌ها و شورای

نظاری ها) از بین برده شدند ، عدهٔ قلیلی از زندانیان باقیمانده را از زندان رها کردند . از جمله رسول سیاف اجنت KGB جذب شده در «الازهر»، تا برای دست نشاندهٔ شان کارمل بی آبرو ، گویا آبرو و حیثیتی شده بتواند .
 واصف باختری شاعر پشت کرده به مردم حاضر شد در زندان پلچرخی مصاحبه ای با دولت دست نشانده انجام دهد که در آن از « آمدن ارتش » اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان استقبال نمود و مزدورمنشانه از ببرک کارمل به تعریف و تمجید پرداخت . مصاحبهٔ وی را تعداد زیادی از مردم - به شمول این قلم - که از رادیو پخش گردید ، شنیدند .

به هر رو ، از آن همه بیدادگری و اختناق بی سابقه ؛ از آن همه فاجعه های خونبار انسانی و مصیبت های عظیم بشری [که صد شبانه روز اخیر آن در جنبهٔ قدرت شخص امین سپری شد] بیشتر از ۲۰ ماه نگذشته بود که اژدهای هزار دهان سوسیال امپریالیزم شوروی بنابر الزامات منافعش در منطقه و به طور اخص در افغانستان (خود) به قصد تسخیر و تاراج سرزمین بلند قامت ما به پرواز درآمده ، تنوره کشید و آتش زد به انسان و حیوان و نبات و کوه و بیابان و رود و دریا و چشمه و قنات و کاریز و چاه ؛ و غارات نمود هر آنچه به چنگش آمد . سر انجام (به سان امپراتوریهای دیگر) با بالهای مشبک و سوخته و گردن خمیده ، با افتضاح و رسوائی (درحالی که احمد شاه مسعود این گماشتهٔ مخفی JRU در نقش مجاهد، مصونیت بازگشت قوایش را تضمین کرده بود) به آهستگی به جانب لانه اش خزید و مدتی نگذشته بود که از درون منفجر شد ، و ریزه پاره های پانزده تکه ئی اش به هر طرف پرتاب گردید و طعمهٔ درندگان و لاشخواران امپریالیزم جهانی در رأس امپریالیزم جنایتگستر و غارتگر امریکا گردید .

بعد از تجاوز ماشین جنگی ابر قدرت شوروی به افغانستان ؛ مردم مظلوم و بی دفاع ما چنان قصابی شدند که در مقایسه با انواع و اشکال جنایات دست پروردگان شان (کمیت و کیفیت جنایات شان) صد ها بار بیشتر از دورهٔ تسلط خلقی های وحشی براین سر زمین بود . ده ها هزار انسان میهن پرست و شجاع توسط جلادان پرچم و خاد ، هم در جبهات جنگ مقاومت و هم در زندان ها ، شکنجه شدند و به طور دسته جمعی اعدام گردیدند . اینها ، یعنی پرچمی ها - خادی ها ، که خلقی ها را زیر فرمان داشتند ، جنایات هراس انگیز و وحشت آفرینی را انجام دادند که خلقی های وحشی و کودن در زمان خدائی شان بر کشور ؛ حتا گوشهٔ آن را در خواب هم ندیده بودند .

کار وپیکار مردم آزاده و بخشی از چپ انقلابی را دراین جا بازگو می کنم که مسلماً در پیوند با تمام بخشهای دیگر جنبش کمونیستی کشور ، دربیرون راندن ارتش یکی از ابرقدرت ها (ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی) نقش تاریخی شان را شجاعانه و صادقانه اداء نمودند .

۵- نفوذی های دشمن در نقش همسر .

روسها نام استخباراتی « کام » را که جناح تره کی آن را « اکسا » گذاشته بود ، به اسم و رسم جدید ، یعنی « خدمات اطلاعاتی دولتی » (که مخفف آن «خاد» است) تسمیه نمودند و به زندان و زندان داری توجه خاصی مبذول داشتند . زندان پلچرخی - قسمی که در جلد های قبلی خاطرات زندان نیز تذکر داده شده - درخدمت پلان تجاوزی سوسیال امپریالیزم شوروی پیش از پیش ساخته شده بود . کار ترمیم تدریجی بخش های نیم کاره اش را از سر گرفته بودند ، تا آمادهٔ جویدن تن و بدن انسان های آزادیخواه ، مبارزان متعهد ، رهروان راه آزادی واقعی انسان از یوغ اسارت استعمار ، استثمار ، ارتجاع و امپریالیزم گردد . رئیس آن را یک تن از جواسیس «مادر زاد» (داکتر نجیب) که محصلان (دانشجویان) هم دوره اش و دوره های بعدی ، همچنان اکثریت مردم وی را « نجیب گاو » می نامیدند ؛ گمارده شد . این جلاد مشهور و قهرمان فرارکرده ها از میدان جنگ ، شمار اعضای مخفی خاد را غرض آموزش امور

اطلاعاتی طور کوتاه مدت به شوروی اعزام داشت. تعدادی از اینها در کابل در کورس های آموزش استخباراتی که مخفیانه دایر می شد تا هویت جواسیس افشاء نگردد، ثبت نام نمودند. پرچمی های مخفی نفوذ کرده در «ضبط احوالات» ظاهر شاه که بعد از تجاوز روسها به افغانستان در سازماندهی خاد نقش عمده داشتند، مثل غنی خان (که خلقی ها وی را به غنی زنبور مشهور ساخته بودند)؛ به سمت رئیس مقتدر تحقیق در ریاست عمومی خاد کسب مقام کرد. طیف بعدی پرچمی هائی که از زمره گردانندگان رده های مابینی خاد محسوب می شدند به حیث جلااد (مستنطق) در آن اداره خون و جنایت و خیانت مقرر شدند. نمونه های برجسته آن لطیف شریفی، قیوم صافی بود. دولت دست نشانده به زود ترین وقت چهره سیاهش را نشان داد. ماشین خون آلود شکنجه و کشتار مردم آزادیخواه افغانستان را به کار انداخته اقدام به گرفتاری پیگیرانه عناصر ضد تجاوز شوروی نمود. پیگرد و تعقیب و گرفتاری چپ انقلابی [*] در مرکز کارش قرار گرفت.

در ماههای جدی و دلو، مردم آزادیخواه که از هجوم سربازان گرسنه و چپاولگر شوروی و جابه جایی آن ها در کابل و حوالی آن نهایت رنج می بردند، به اشکال مختلف عکس العمل شان را تبارز می دادند. شکل اختناق تغییر یافته بود؛ ولی محتوای آن بسیار شدیدتر و دقیقتر از دوره ما قبل آن بود. لیست و نام نویس خانه های رهایشی و کرائی که پیش از تجاوز ارتش رهن سوسیال امپریالیزم تدوین شده بود؛ دوباره باز بینی شد. این بار مانند دوره خلقی ها نبود که مشاوران روسی درخفاء و دور از انظار مردم محله، در مأموریت های پولیس اقامت می داشتند و تنها به مشوره (بعضاً امر و نهی) اکتفاء می کردند. حالا شمار قابل توجهی به جمع مشاوران روسی، مثل تاجیکی، پولندی، چکی، ایرانی و... افزوده شده بود. اینها در حالات استثنائی در شعبات رسمی وزارت خانه ها و سایر نهاد های دولتی در ظاهر مشوره می دادند. در اصل به خدای همان بخش تبدیل شده بودند. گاهی هم با اشاره چشم و ابرو و سر، وطن فروشان پرچمی خادی و خلقی را امر و نهی می کردند. پرچمی، خادی کار کردن در جوار مشاوران روسی و... را از جمله افتخارات شان می دانستند؛ حتا تعداد آنان شرایط برپائی بزم های سرور و نشاط و بستر هوسبازی مشاوران را تدارک می دیدند. یک بار می دیدی که کاتب به اصطلاح «چلر» یک اداره دفعتاً مدیر آن اداره می شد.

پرچمی ها سالها پیش از کودتای ننگین ۷ ثور از جانب مسؤولان حزبی شان دستور گرفته بودند تا پسران و دختران پرچمی با شعله ئی ها طور اخص و سایر نهاد های ضد روسی طوراعم، ازدواج کنند. بعد از تجاوز روسها به افغانستان شعله ئی هائی که از دیدرس اکسا و کام پنهان مانده بودند و یا آنانی را که استخبارات وقت، (ضبط احوالات، خلق و پرچم) از سالها پیش شناسائی کرده بودند، ماهرانه تحت نظر گرفتند. دختران زیبا روی پرچمی مخفی در برابر جوانان شعله ئی؛ حتا در برابر مردان متأهل شعله ئی قرار داده می شد، همچنان پسران خوش اندام و خوش منظر پرچمی مخفی در برابر دختران شعله ئی شناخته شده قرار می گرفتند، تا یکی از آن ها مورد توجه پسر و یا دختر شعله ئی قرار گرفته موفق به ازدواج با فرد مورد نظر شان شوند. در آن صورت شعله ئی شکار شده که در دام ازدواج سیاسی پایش گیر می کرد، از جانب خانم پرچمی اش و یا شوهر پرچمی اش، زیر ذره بین قرار می گرفت. رفت و آمد رفیق هایش به خانه و خارج از خانه، اسناد و کتاب هایش و تمام مسایل مربوط به شوهر و یا خانم شعله ئی شان به فرد ارتباطی مخفیانه گزارش داده می شد. دو - سه نمونه از این ازدواج را طور فشرده در زیر بازتاب می دهیم:

[*] - به مفهوم شعله ئی هائی که بعد از هم پاشی پیکره های متشکله شعله جاوید (سال ۵۱) باردیگر خودشان را جمع و جور کرده تشکیلات شان را به وجود آورده بودند، مثل سازمان رهائی، سازمان اخگر، سازمان سرخا، ساما، بعداً سازمان ساوو، سازمان پیکار، و...]

زنده یاد « امان الله پیمان » شعله ئی سرشناس که در خاطرات زندان از چگونگی کشتن وی در « شفاخانه » زندان به دست سرطیب « غیرت مل » تذکر داده شده ، در همین دام پایش گیر کرد . با دختر شوت شده پرچمی مخفی (بدون این که در باره اش تحقیق و پرس و پال نماید) ازدواج کرد . زنده یاد « پیمان » بعد از این که خانم پرچمی اش را شناخت ؛ رسماً از وی جدا شد . فرد دومی صدیق شعله ئی بود که به اثر اصرار و پافشاری خانم پرچمی اش - که نادانسته با وی پیوند خونی بسته بود - از تهران به کابل آمد . به مجرد ورود به خانه اش ، توسط تیم گرفتاری خاد گرفتار شده به زندان برده شد . فرد سومی انجنیر از مری صدیق بود که در ایام تحصیل در شوروی دختری روسی عضو KGB به نام « ناتاشه » را در برابرش قرار دادند . انجنیر از مری در رابطه با « ساما » با اعضای رهبری « سازمان آزادی بخش مردم افغانستان » یکجا از « پنجره چپ » زندان پلچرخی برای اعدام کشیده شد .

۶- سخنی مؤجز در مورد انشعاب ساوو از ساما

زنده یاد بهمن و رفیق (ه . م .) رهبر ساوو که از مدتها قبل (محافل شان) به هم پیوسته بودند ، در پروسه تشکیل «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان » نقش برجسته ای داشتند . زمانی که زنده یاد رفیق مجید به چنگ خاد افتاد ، با یک جهان درد و داغ که (د . ه . م .) با آنکه رفقای مرکزی ساما به خصوص کادر های باقیمانده از محفل زنده یاد مجید کلکانی و در رأس همه زنده یاد «شاه محمد» معروف به «پردل» مجدانه از وی تقاضا نمودند تا در کنگره سازمان شرکت نموده در آنجا حرفهایش را زده به دشمن این امکان را مساعد نسازد تا در کنار ضربت نظامی که با دستگیری زنده یاد کلکانی بر سازمان نو پا و غرقه در خون وارد نموده نتایج سیاسی و تشکیلاتی دلخواه از آن بگیرد ؛ مگر روی دلایلی که در آن زمان برای هیچ کس روشن نبود خواسته های به حق آنان را بی پاسخ گذاشته بدون مشوره با کادر های این سازمان - منهای دو یا سه تن از اعضای رهبری - با شتابزدگی و دلواپسی سؤال برانگیزی دست به تشکیل سازمان دیگر تحت عنوان (سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی) ساوو (زد . وی اصلاً ساختار یک سازمان را که همانا ضوابط و روابط ، کفایت ها و درایت ها ؛ تدارکات و داشته های مواد مورد ضرورت برای برپائی و پیگره بندی یک داربست مطمئن و مستحکم برای ساختار یک تشکل مخفی [آن هم در شرایط شدید ترین اختناق و پیگرد سازمانیافته تحت رهنمود های مشاوران روسی در اکسا و کام - که الزاماً ضرورت عینی دارد] را به هیچ وجه رعایت نکرده چنین تشکلی را بیدرنگ تسمیه کرد .

وقتی اینک به قضایا نظر انداخته می شود با شناخت و فهم امروزی ما دیده می توانیم که آن جدائی و انشعاب ضد بلشویکی، دقیقاً مطابق با خواست و تأثیرات افراد نفوذی خاد که بر وی داشتند ، با شناختی که از ضعف های شخصیتی [« ناتوانی و جبن در رهبری سازمان سرتاسری و پر عظمتی چون ساما در آن مقطع، فرار از مسؤولیت رهبری جنبش آزادیخواهانه و مترقی در پوشش شعار های چپ و از همه مهمتر خودخواهی های روشنفکرانه در ایجاد یک سازمان جدید که همه چیز آن به نام خودش ختم گردد »] وی داشتند اتفاق افتاده ، نه تنها مسؤولیت کامل آن انشعاب متوجه شخص وی می باشد ؛ بلکه انشعاب ، بهترین رهبران و کادر های جنبش انقلابی مانند بهمن ها و مسجیدی ها را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد که کمترین آمادگی مبارزاتی برایش نگرفته بودند و همین هم بود که همه به دست دشمن افتاده ، بعد از تحمل شکنجه های طاقت فرسا و غیر انسانی، سرانجام با قد افراشته و اراده استوار از طرف دشمنان مردم ما اعدام شدند.

در همین جا وظیفه انقلابی خود می دانم بیفزایم که مسؤولیت تمام آنچه بعداً بر ساما و ساوو اتفاق افتاد بر دوش شخص « د . ه . م . » می باشد .

به یاد دارم : زمانی که عضو رابط از تشکیل سازمان و اسم آن (« سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی » مخفف آن " ساوو ") به کادر هایش اطلاع داد و سؤالاتی در زمینه نام سازمان در حلقه مطرح شد ، رفیق رابط صرفاً به یکی دو نکته مختصر اشاره کرده تذکر داد: « وقتی که ما هم دلایل چنین نام گذاری را از « سرسفید » پرسیدیم گفت : « لنین در بحث های خود اکثراً بر اصل " وطن پرست واقعی " تأکید ورزیده ... » . جالب این که نوشته های « سرسفید » را که خودش با قلم تحریر کرده بود (سازمان در اوایل ؛ حتا یک پایه تایپ هم نداشت) ، عضو رابط حلقه فقط یک بار آن را می خواند ؛ مگر در برابر تقاضای مکرر رفقای حلقه ، که هر کدام می خواست نوشته مطرح شده را - که در واقع یک سند مهم سازمانی بود - داشته باشد ، و یا (حد اقل) آن را بتواند در خانه اش با دقت باز خوانی نماید ؛ چیزی برای گفتن نداشت ، جز « ببخشید رفیق ها « !! ؟ . [*]

ادامه دارد

[*] - اکثر مطالبی که خود ما مطالعه می کنیم ، بیشتر و خوبتر درک و ذهن نشین می گردد تا توسط کسی دیگری قرائت شود و در حلقات پائینی همچنان متن آن را می توانیم به روشنی انتقال دهیم . مسؤول حلقه ها می گفتند : « رفیق ها گفته اند شرایط کنونی ایجاب نمی کند که یک یک نقل (این نوشته) برای هر رفیق داده شود . هرگاه رفیق گرفتار شود این نوشته نباید به دست جنایتکاران بیفتد » . متکی بر همین دلیل و دلایل دیگر نوشته هائی مثل « نیاز مبرم جنبش » ، « پروسه تشکل ساما » ، « سیمای واقعیت های ساوو » و ... [« سرسفید » نوشته « سیمای واقعیت های ساوو » را که با خود تا کانادا انتقال داده بودم ، زمانی که به دیدن ما به تورنتو آمد و مارا با خود به اتاوا برد در خانه اش خواستم نوشته را باوی یکجا خوانده پرسش هائی را که در ذهنم بود مطرح نمایم با تأسف « سیمای واقعیت های ساوو... » را از من گرفته خواندن آن را به وقت دیگر موکول ... کرد و دوباره آن را مسترد نکرد [در حلقه ما صرفاً یک بار آن هم با شتاب خوانده شد . با تأسف که رفقای حلقه از متن نوشته مورد نظر یادداشت هم برداشته نمی توانستند ...